اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 حکمة عرشیة: قد انكشف لك مما ذكرناه فی هذا الفصل من إشارات سابقة فی بعض الفصول الماضیة أن ما یتقوم و یوجد به الشیء من ذوات الماهیات سواء كانت بسیطة أو مركبة لیس إلا مبدأ الفصل الأخیر لها و سائر الفصول و الصور التی هی متحدة معها بمنزلة القوی و الشرائط و الآلات و الأسباب المعدة لوجود الماهیة التی هی عین الفصل الأخیر

 ایشان در مطالب گذشته كه راجع به حقیقی‌الشیء بحث می‌كردند كه به صورت هی لا بماده در اینجا مطلب را یك قدری بالاتر از آن مسائل سابقه و در زیرمجموعه آن مسائل سابقه مطلبی را می‌خواهند این را بیان كنند كه البته خب خود ایشان اشاره‌ای به این مطلب گرچه دارند ولیكن صریحا وارد این مسائل نمی‌شوند ولكن از این مطلب و مساله انسان می‌تواند به مطالب دیگری برسد كه نمی‌دانم آن مطالب موردنظر ایشان بوده در اینجا یا نبوده. علی‌كل حال مطلبی را كه مطرح می‌كنند مطلبی است كه قابل برای تعمق و تدبر بیشتر است.

 صحبت در این است كه اشكال مرحوم علامه طباطبایی كه در این حواشی در ذیل نسبت به این مساله دارند من خیال می‌كنم با توجه به كیفیت نگرش به این مساله آن اشكال دیگر وارد نباشد مطلب این است كه ماهیات‌الشیء عبارت است از ذاتیات او كه جنس و فصل او را تشكیل می‌دهند و یا به عبارت دیگر به ضمیمه او آن عوارض خاصه‌ای كه اختصاص به او دارد و به سایر انواع سرایت نمی‌كند و آنها را شامل نمی‌شود این را ماهیات می‌گویند كه یا تعریف شیء به ذاتیات اوست یا به عوارض خاصه‌ای كه فقط در مرحله شناخت سایر انواع را از خود ترد كند و فقط نوع خاصی را باقی بگذارد كه البته با وجود مطالبی كه از بزرگان نقل شده در این زمینه روشن شد كه فصل عبارت از آن شیء خاص مورد توجه ما نیست بلكه یك مساله‌ای است كه همان جنبه واقعیت آن شیء را این مساله تشكیل می‌دهد و اوست كه باعث امتیاز بین‌الشیء و سایر اشیاء دیگر می‌شود الان برای افراد عادی تفاوتی بین یك گوسفند و بین یك ببر و پلنگ درنده نیست فقط صرف درندگی اوست كه او را از این جدا می‌كندو این مطالب با این خواندن این كتابها و درسها و مساله و فلان این برای انسان حل نمی‌شود كه چطور یك گوسفند و یك فرض كنید ابل یك جمل دارای یك همچنین خصوصیتی هست حیوانی است آرام سربه‌زیر به راه خود می‌رود حركات خاص دارد ولی یك ببر و شیر درنده این با اینكه او هم حیوان است فهم و مدركات او مثل همه تفاوتی ندارند. ولی اصلا به طور كلی چهره‌ها متفاوت است، حركات متفاوت است، رفتار متفاوت است، این از چه مساله‌ای ناشی می‌شود؟

 اگر از جنبه حیوانیت است كه خب هر دو حیوان هستند و استخوان دارند و گوشت دارند و مو دارند و پشم دارند، آن جنبه جسمیت كه در همه حیوانات به نحو یكسان است حالا یك اختلافی با همدیگر دارند اختلاف غیرقابل توجه، اگر از جنبه حیوانیت و رشد و نمو است و توالد و تناسل، هم آن بچه می‌زاید هم این بچه می‌زاید هم او غذا می‌خورد هم این غذا می‌خورد شما چه چیزی را احساس می‌كنید؟ آن درك وجدانی خودتان را نسبت به یك اثر درنده و ببر و پلنگ درنده و یك گوسفندی كه آزارش ... بهش بگویید می‌آید طرف شما و طناب را بیاندازید گردنش شما این طناب را گردن شیر هم می‌توانید بیاندازید؟ قبل از اینكه طناب را بردارید شما را لقمه چپتان می‌كند و بلعیده هان این كار را می‌توانید بكنید؟ نه این تفاوتی كه در اینجا پیدا شده آن تفاوت از كجاست؟ همین‌قدر می‌فهمیم یك فرقی هست بین این دو ولی آیا با خواندن این درسها و با خواندن این مطالب انسان می‌تواند به آن تفاوت خاص كه آن تفاوت یك مبدای دارد در وجود این دو آیا به او می‌تواند برسد یا نه؟

 شما یكی از همین افراد و بزرگان و آقایان این افرادی كه خب سنشان پنجاه سال هفتاد سال هشتاد سال رسیده اینها را بیاورید و این دو تا حیوان را در مقابل این حیوان قرار بدهید و بگویید فرق این دوتا را به من بگو! ببینید آیا می‌تواند بگوید یا نه؟ بگوید درنده است، خب درنده باشد، بله ما این را می‌بینیم چی شده كه او درنده شده؟ آن چی شده را ما از شما می‌خواهیم، درندگی را خودمان می‌بینیم، هر بچه‌ای هم می‌بیند، چی شده كه این رفتارش این است و آن رفتارش آن است؟ آن چی شده را داریم دنبالش می‌گردیم، یعنی آن حقیقت جوهریه‌ای كه در ذات اوست و موجب بروز این افعال است و آن حقیقت جوهره‌ای كه در این است و موجب ظهور و بروز سایر رفتارهای متفاوت است می‌توانند بگویند؟ نه، فقط بیربیر به شما نگاه می‌كنند.

 ولی نزد یك عارف و ولی الهی اگر آن را بیاوری و بهش نشان بدهی می‌گوید این علتش این است این علتش آن است، این فصلی كه حقیقی‌الشیء به آن مربوط است این به یك نحو است و آن فصل و آن را اگر بخواهی بهت نشان بدهم باید ادراك مرا پیدا كنی با فهمت هیچ وقت بهش نمی‌رسی، چون فهم تو از آن برداشت‌های ظاهر تو نمی‌تواند تجاوز كند، اینكه من الان بحث را از اینجا شروع كردم بخاطر این است كه به آن نكته‌ای كه مورد نظرم است برسم غیر از آنچه كه خود مرحوم آخوند بحث را روشن می‌كند آن برداشتی كه او می‌كند از آن دو كیفیت همان را فصلیت اوست یك ولی الهی یك كسی كه اشراف دارد به وقایع خارجی به حقایق خارجی.

 امام رضا علیه‌السلام كه می‌آید پرده را تبدیل به شیر می‌كند او می‌داند كه فصلش چیست ما نمی‌دانیم ما فقط می‌بینیم كه حضرت یك شیر درنده سیصد كیلو چهارصد كیلویی درست كرد و بگیر این مرتیكه را ترتیبش را بده تا دیگر جرأت نكند با ولایت و امامت در بیفتد. حالا این بدبخت در همین دنیا امام رضا حسابش را رسید آن بدبخت‌های كه در این دنیا حسابشان رسیده نمی‌شود امام رضا آن طرف می‌رود سراغشان آن شیرهای اخروی كه آن طرف ترتیب اینها را می‌دهند چیزهای دیگرند حالا یك بیچاره‌ای با حضرت درافتد ... گفت صبر كن تو مامونت را هر دو به خط می كنیم تا دیگر كسی جرأت نكند بخواهد ...

 حالا آنهایی كه اینجا به هر كاری دست می‌زنند به هر قلمی شروع به نوشتن می‌كنند هر مزخرفی را شروع می‌كنند به گفتن برای رسیدن به مقاصد واهی خودشان و از ولایت و تشیع مایه می‌گذارند! ما كارهای خراب خودمان را می‌خواهیم به حساب نیاوریم آن وقت از تشیع مایه می‌گذاریم از امیرالمؤمنین مایه می‌گذاریم از آنها عقب‌نشینی می‌كنیم، از آنها دست برمی‌داریم، از آنها كنار می‌زنیم از این طرف می‌آییم ... امام رضا می‌گوید خیلی خب شیرهای آن طرفی هم داریم آن طرف قضیه حالا ما در دنیا یك شیر درست كردیم و آن بدبخت را سه لقمه اش كرد ولی آن طرف داریم و در خدمتتان هستیم آن طرف تشریف بیاورید آماده، كه خیلی باعث نورانیتش است و مسائلی كه باعث نورانیت بشود ما آنجا آماده داریم و به خدمتتان می‌رسیم، خلاصه با دم شیر نمی‌شود بازی كرد بی‌خود ما این طرف و آن طرف نزنیم و بهتر است به عقل بیائیم و حرمت‌ها را نگه داریم و حرمت‌ها را حفظ كنیم، حرمت‌ها را حفظ كنیم،

 علی‌كل‌حال مساله خیلی مساله دقیق و حساسی است وغیرت خدا اینجا اجازه نمی‌دهد كه هر كاری هر كسی دلش می‌خواهد بكند این مساله كه شناخت فصلیت چیست؟ این غیر از اشراف نمی شود بله یك توهمات و اجمالات و تخیلات و تصوراتی در ذهن می‌آوریم كه یك چیزی باید این تو باشد كه آن تو نباشد یك خصوصیتی ... اینها را همه می‌فهمند ولی آنچه كه واقعیتش است كه بگذاریم در مشتمان و بگوییم این است این غیر از كسی كه اشراف و اطلاق بر حقیقت افاضه و اضافه اشراقیه دارد برای دیگران امكان ندارد كه به این مساله برسند.

 بنده‌خدا خدا بیامرزدش بوعلی با آن همه فهم و ادراكش اعتراف كرد و صاف گفت كه ما نمی‌توانیم به این قضیه برسیم دیگر خیال خودش را راحت كرد و به مساله پی برد و به عجز خودش پی برد و همین پی بردن به عجز بود و بالاخره دستش را گرفت و در آخر حال و هوایش را تغییر داد تا انسان درد را نبیند به دنبال درمان نمی‌رود ما همه در علوممان طبل توخالی هستیم سروصدایمان زیاد است بادوبودمون زیاد است ولی وقتی كه احساس كنیم كه توخالی هستیم این را احساس بكنیم آن وقت به دنبال پر كردن آن طبل می‌رویم و وقتی هم پر شد دیگر صدا ندارد این سروصداها بخاطر توخالی بودن مساله است درست شد و این نكته عبارت از آن فصل اخیر و مبدأیت فصل اخیر به اصطلاح مرحوم آخوند كه آن مبدأیت فصل اخیر است كه موجب می‌شود حقیقت شیء به واسطه او تحقق پیدا بكند كه آن جنبه بروز و ظهور اسماء و صفات الهی دارد كه بواسطه آن جنبه این شیء در اینجا تكون پیدا می‌كند ولی سایر صور و فصولی كه در اینجا می‌بینیم اینها جنبه معدات دارند مثلا فرض كنید كه ایشان می‌فرمایند یك انسان را شما در نظر بگیرید صور متعددی دارد یك صورتش صورت جسمیتش است وزن دارد یك صورتش صورت نباتیش است صورت‌های متفاوتی دارد صورت حیوانی دارد صورتی كه در جنبه وضعی د ارد احرازی كه بر انسان هستند از نظر الوان و شكل و از نظر هیئت تركیبیه كه دارند ولی هیچ كدام آنها آن انسان نیستند آن انسان یك مساله دیگر است این صور جنبه معدی برای صورت لائقه بعد دارد و وقتی كه صورت لائقه بعد برای او پیدا شد این صورت در تحت سیطره او قرار می‌گیرد یعنی وقتی كه صورت جسمیت استعداد برای نباتیت شدن را دارد همین كه تبدیل به نباتی می‌شود این صورت جسمیت در استخدام صورت نباتی به شكل و شمایل خود را پیدا می‌كند آن وقت دیگر آجر نیست و وقتی صورت نباتی استعداد صورت حیوانیت را دارد و این صورت نباتی تبدیل به حیوان شد نه اینكه در همان جهت نباتی خودش باقی ماند خب آن می‌شود درخت همین كه تبدیل به حیوان می‌شود آن نباتیت خود رادر استخدام حیوانیت قرار می‌دهد تا اینكه می‌رسد به صورت نطقیت و همه اینها در زیرمجموعه این فصل اخیر شكل پیدا می‌كند و ظهور پیدا می‌كند و اشكال و رفتار مختلفی شما از این مشاهده می‌كنید درست شد پس این فصل اخیر است كه سایر فصول را در تحت این احاطه خودش درمی‌آورد و به او شرافتی می‌دهد كه از سایر انواع متمایز می‌شود.

 همین مطلب را كه ایشان تا اینجا بیان كردند ما همین مطلب را كش می‌دهیم و ادامه می‌دهیم و آن حقیقت جوهریه انسان را حقیقت قرب و بُعد نسبت به مبدأ ما می‌دانیم و به هر میزانی كه انسان به آن مبدأ خودش نزدیك بشود طبعا آن فصل اخیر او تغییر پیدا خواهد كرد به واسطه مراقبه و تهذیب‌ها و بواسطه سلوك عملی و سلوك عقلانی و سلوك شرعی كم‌كم صورت‌هایی كه برای انسان حاصل می‌شود هركدام از اینها در تحت صورت بالاتر و رقیق‌تر و دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار می‌گیرد و تمام صورت‌های مادون خود را به استخدام خودش درمی‌آورد تا اینكه به مرتبه بالا برسد علت اینكه اوصاف ظاهری امام علیه‌السلام حتی با بقیه تفاوت می‌كند بخاطر آن فصل اخیر است. علت اینكه بدن امام علیه‌السلام مقدس است و مطهر است و با بدن‌های ما و امثال ما یك مقدار!! اختلاف دارد همین بفهمی نفهمی همچین بفهمی ... بدن ما را درمزبله هم بیاندازند برایش زیاد است ولی بدن امام علیه‌السلام را ملائكه بی‌وضو دست نمی‌گذارند این یك قدری و یك كمی با هم اختلاف داریم! یك مختصری!

 این به خاطر همان صورت جوهریتی است كه بر نفس ملكوتی امام علیه‌السلام این مساله عارض می‌شود بواسطه او آن صورت نباتیت حیوانیت تغییر پیدا می‌كند صورت حیوانیتی كه بر بدن امام علیه‌السلام هست یا ولی خدا با آن صورت حیوانیت ما فرق می‌كند آن صورت نباتیت او با صورت نباتیت ما فرق می‌كند دیگر، صورت جسمانیت او فرق می‌كند دیگر در این صورت و در اینجا دیگر مسائلی هست كه چطور زمین و زمان كه اینها همه مجرد نیستند و اینها ماده هستند و آن مشاهده ظاهری ما كه ما آنها را ماده می‌بینیم آنها از حیثیت ظاهری امام بهره‌مند می‌شوند از همان بدن ظاهری امام آنها متأثر می‌شوند این كه الان شما به حرم حضرت معصومه مشرف می‌شوید و فضای آنجا را جدا می‌بینید این به خاطر چی است؟ بخاطر بدن حضرت معصومه است كه در اینجاست والا روح حضرت معصومه كه خب آن دیگر در قالب نمی‌گنجد. به صرف اینكه این بدن یك تعلقی دارد با آن روح مكان را هم عوض كرده همین بدن، همین بدن نه روح آن روح كه به جای خود، این تعلقی كه این بدن با این روح داشته همین بدن مكان را عوض می‌كند همین بدن آجر را عوض می‌كند همین بدن گچ را عوض می‌كند همین بدن سیمان را عوض می‌كند، همین بدن سقف را عوض می‌كند، این بدن تغییر می‌دهد چرا؟ بخاطر اینكه این بدن در تحت سیطره اخیر قرار گرفته نه اینكه این بدن با بقیه فرق می‌كند خب این بدن گوشت بود این هم گوشت و پوست و استخوان بود مثل سایر افراد چند صباحی در این دنیا بود و بالاخره فوت و موت عارض شد، نه، با این بیانی كه مرحوم آخوند در اینجا می فرمایند، ما خیلی مساله را خیلی می‌توانیم بالاتر ببریم، البته شاید هم منظور ایشان از حكمت عرشیه همین باشد كه من در اینجا دارم عرض می‌كنم، منتهی خب اشارات ایشان در اینجا كم است بیشتر از این می‌بایستی در اینجا مجال سخن می‌دادند و جلو می‌آمدند و همینطور عكس این مساله، عكس این مطلب كه فرض كنید این شناختی كه در همه مسائل عالم وجود پیدا می‌كنند ارتباطی كه پیدا می‌كنند با انسان تمام اینها بر محوریت انسان دور می‌زند عكس این مساله آن بدنی كه در تحت سیطره یك نفس خبیث قرار می‌گیرد یك نفس شیطانی قرار می‌گیرد یك نفسی كه فرض كنید كه نفس آدم فاسد قرار می‌گیرد خود آن بدن هم موجب تأثیر در فضا خواهد شد، همان بدن، شما در یك جا می‌روید می گویید آخ آخر چقدر ظلمت دارد ...

 ما یك دفعه رفته بودم در سوریه، در حرم، صبح بود، صبح زود بود، من گفتم بروم ببینم قبر این شریعی كجاست، كه نقل می‌كنند، بروم ببینیم این قضیه‌ای كه شنیدم از بعضی‌ها كه مرحوم حداد رضوان اللَه علیه ایشان رفته بودند سر قبر این و وقتی كه در را باز كردند گفتند عجب ظلمتی دارد این مرد و در را بستند و آمدند بیرون و دوبار یا سه بار فرموده بودند:" عجب ظلمتی دارد این مرد" من گفتم برویم ببینیم ما هم این ظلمت را احساس كنیم، حالا آنقدری كه آنها می‌فهمند نه ولی به اندازه خودمان ببینیم دنیا چه خبر است؟ من نمی‌دانستم كه در چه قسمتی است، فقط یك ناحیه‌ای را نشان دادند من رفتم و همین كه وارد آن محوطه شدم هرچه گشتم كسی نبود، خیلی زود بود بین‌الطلوعین بود، خیر سرمان زیارتمون می خواست قبول بشه، بعد همین كه نظرم جلب شد كه باید در آن قسمت باشد و یك قسمتی بود كه هیچ آثاری هم اصلا نبود، همینطور صوب شدم به آن قسمت و رفتم جلو دیدم نه مثل اینكه بد جایی نیامدم درست بوده رفتیم جلو، رفتیم جلو، تا اینكه بعد یك مرتبه نگاه كردم دیدم دو نفر در سرما آمدند مستفیض بشوند یك آقا و یك خانم جوان نمی‌دانم اینها اصلا حضرت زینب را زیارت كرده بودند، از قیافه‌شان پیدا بود كه خلاصه مثل اینكه به هم می‌خورند، خلاصه این یكدفعه رو كرد به من و گفت شما هم برای چیز آمدید من گفتم آمده ایم تماشا كنیم و این درش بسته است و ما آمدیم در اصلا باز نبود و خادم هم نبود كه در را باز كند، ما آمدیم از پشت شیشه و پنجره نگاه كردیم دیدیم، ما كه آن چیزهایی كه آن بزرگان و اولیاء نمی‌فهمیم ولی به اندازه خودمان دیدیم چه خبر است! و چه اوضاعی است! بله دارد آنجا پذیرایی می‌شوند!

 علی‌كل‌حال این قضیه از كجا نشأت می‌گیرد؟ از كجا این مساله پیدا می‌شود؟ از كجا این مطلب پیدا می‌شود؟ این جسم نباتی، جسم حیوانی، اینها دیگر اصلا بطور كلی با بقیه افراد ... علت این قضیه بخاطر همین تحت تأثیر قرار گرفتن قوای جمادی و نباتی و حیوانی در تحت سیطره و حكومت و ولایت فصل اخیر است كه حقیقی‌الشیء به صورته لا بماده می‌آید و اینها را از خودش می‌كند وجود اینها را از خودش می‌كند و اینجاست كه انسان ادراك می‌كند چطور آن صور مثالی هی یكی‌یكی تشكل پیدا می‌كند و ظهور پیدا می‌كند آن صور مثالی بر اساس آن فصل اخیر یعنی آن فصلی كه مبدأیت برای تصویر انسانیت است و مبدأیت برای صورت‌گری انسان است آن جهت مبدأیت می‌آید و قید درست می‌كند و خلق می‌كند و به مقتضای تناسب بین خودش و بین آن واقعیت خارجی كه الان هست هی برای او صورت می‌سازد امروز یك صورت ساخت یك ساعت دیگر یك صورت ساخت هی دارد صورت می‌سازد و هی دارد كدورت بر كدورت اضافه می‌كند كدورت امروز یكشنبه از كدورت دیروز شنبه می‌بینیم بالاتر رفت كدورت روز دوشنبه این فرد از كدورت یكشنبه بالاتر رفت چهره عوض می‌شود خصوصیات تغییر پیدا می‌كند كارهای كه انسان انجام می‌دهد كارهای كه انجام می‌دهد قساوت‌هایی كه می‌كند دزدی‌های كه می‌كند تجاوزهایی كه می‌كند مال مردم را كه می‌خورد تعدی به حقوق مظلوم كه می‌كند تمام اینها هی می‌آید و عوض می‌شود لذا انسان می‌بیند یك نفر مثلا پارسال دیدمش این چرا اینطوری بود الان چرا قیافه‌اش عوض شده پارسال كه اینطوری نبود دوسال پیش كه اینطوری نبوده حال و هوایت عوض شده ولی الان نگاه می‌كنی یك قسمی است یك جوری است یك شكل خاصی است و خیلی این به اصطلاح این نكته و این قدر این ظریف انجام می‌شود و دقیق انجام می‌شود كه انسان هم خودش نمی‌فهمد چون حقیقت انسان همان می‌شود انسان آن وقت چطور می‌فهمد، انسان در صورتی می‌فهمد كه در دو حقیقت متفاوتی وجود داشته باشد این ناظر به او باشد و ازنظر به او نسبت به این واقعیت بخواهد حكومت و قضاوت كند ولی اگر هردو واقعیت یكی شد این بدبخت از كجا بفهمد كه دارد چه بر سرش می‌آید؟

 دیگر در اینجا راهی وجود ندارد مگر اینكه یك دفعه در بعضی از احیان پیدا بشود جرقه‌ای بخورد حال و هوایی پیدا بشود و یك دفعه آدم به خودش می‌آید آن وضعیت خودش را ... مجلس امام حسینی باشد جایی باشد خلوتی باشد یك دفعه یك قضیه‌ای اتفاق بیفتد آن وقت است كه این تفكر ساعی خیر من عبادی السبعین سنی این تفكر است این تفكر تفكر است كه یك دفعه انسان آن آیینه وجودی خویش را در مقابل خود ببیند و صورت فعلی خود را در آن آیینه نگاه كند، آن وقت مقایسه كند با آن حالی كه الان دارد، می‌بیند اوه چه فاصله‌ای پیدا شده! من این كار را می‌كردم، الان در یك همچنین وضعیتی هستم و این كار را دارم به راحتی انجام می‌دادم سابق وقتی یك صدم این برایم پیش می‌آمد استیحاش داشتم الان این مساله برایم خیلی راحت، خیلی راحت دارد این مطلب در اینجا برایم انجام می‌شود، این چه اختلافی در اینجا به وجود آمده؟ چی در اینجا تحقق پیدا كرده كه الان به این وضعیت است؟

 ولی وقتی انسان در بعضی از اوقات مشاهده می‌كند می‌بیند سابقا نسبت به این قضیه سالهای پیش یك همچنین چیزی ولی الان نه بهترم اتقانم بیشتر است احكامم بیشتر است نسبت به مساله، خب خوشحال می‌شود، ولی اگر قرار بر این باشد كه دیگر مطلب به مقام ختم برسد، ختم بر قلوب برسد آن وقت دیگر در آنجا مساله به شكل دیگری خواهد شد، دیگر آنجا انسان همان می‌شود كه هست، وجود او همان است كه الان دارد درك می‌كند، همان درك را می‌كند و واقعا هم دارد درك می‌كند، یعنی رسیده به جایی كه هیچ مساله‌ای نیست، اگر صد نفر را جلوی رویش مثل مرغ سر ببرند همینطور می‌ایستد و نگاه می‌كند، می‌گویند صدام افراد را جلویش می‌كشتند و تیر می‌زدند و گاهی اوقات خودش هم می‌زد انگار اینها گنجشك هستند! عین اینكه یك حیوانی دارد زیر دست و پا جان می‌دهد شما می‌زنی و می‌روی و چیز نداری اعتنایی نداری، مبالاتی نداری اه اه تق تق آدم‌ها را می‌كشد و می‌افتند خب ببرید خاكشان كنید انگار نه انگار این چی می‌شود انسان به اینجا می‌رسد؟ به این وضعیت چی می‌شود؟ آدم از نظر قساوت از نظر شقاوت به یك حدی می‌رسد كه اصلا برای او فرض كنید حیوانی كه وقتی جنبده‌ای كه زیر پا حركت می‌كند با یك انسانی كه این انسان جوان بیست سال بیست‌وپنج سال سن دارد خودش، حیاتش، زن دارد، بچه دارد، این پدر و مادر دارد، تمام اینها را می‌گذارد كنار و تق می‌زند و می‌گوید خاكش كنید، هیچ اصلا برایش اهمیت ندارد در دینش هم همینطور است، حالا خیال نكنید، نه آقا، به پایش برسد نفس بیاید در كار فقط صدام تنها نداریم خیلی‌ها صدام خواهند شد، آن یكی است به آن كیفیت بود و ... صدام در این دنیا زیاد است همیشه هم هست و با قیافه‌های مختلف با ریش، ریش، اینهایی كه آمدند مثل یزید و شمر كه آمدند امام حسین را كشتند ریشش را تراشیده بود؟ نه آقا ریش داشت از ما هم بیشتر داشت این جناب شمر در كوفه امام جماعت بود امام جماعت مسجد كه مؤمنین و مؤمنات، مؤمنات را نمی‌دانم كه مسجد می‌رفتند؟

 امروزه كه دیگر شب‌ها و روزها همه زن‌ها می‌روند و روضه و فلان و من گفتم كه شب روضه زن نرود نمی‌دانم دوباره دارد رسم می‌شود كه زن‌ها شب می‌روند دعا می‌خوانند دعای كمیل می‌خوانند نمی‌دانم این طرف و آن طرف، زنها باید بنشینند در خانه‌شان نوار گوش بدهند، رسم بر این نبوده كه زن شب از منزل خارج بشوند، دعا می‌خواهند بخوانند و ثواب می‌خواهند ببرند در خانه‌هایشان بنشینند،

 درست، خب این جناب شمر این كی بوده؟ این امام جماعت بوده عمر سعد در یكی ازمساجد كوفه امام جماعت بوده آقا صاف می‌آیند امام حسین رامی‌كشند مثل یك گنجشك و انگار هم نه انگار كه اصلا این انسان است این بابا زن دارد فرزند دارد حیات دارد حالا پسر پیغمبری و اینها را ولش كنیم آنها را ولش كنیم بابا این یك انسان است بچه دارد خودش زندگی دارد تعلق به حیات دارد، باید بیایی بیعت كنی والا می‌كشمیت اه اه به همین راحتی، به همین راحتی كه بیعت بكن خب جناب یزید و جناب عمربن‌سعد خب بیعت نمی‌كند، بیعت نكند، و مخالفت با حكومتان هست در یك‌جا در یك حصاری قرارش بدهید در همان‌جا زندگیش را بكند و عمرش را بكند، چرا می‌كشید؟ این كشتن برای چیست؟ چرا انسان باید به اینجا برسد؟ اصلا خیلی خب جناب یزید تو بیا حكومتت را بكن و این عده را بردار و هر كس با ما بیعت نمی‌كند ما اینها را می‌گیریم یك جا نگه می‌داریم و دورشان را یك دیوار می‌كشیم بعد هم یك شهری درست می‌كنیم مثل واتیكان آنجا كه برای خودش پاپ و فلان و این حرفها دارد این هم در آنجا باشند و زندگیشان را بكنند چرا می‌خواهید از سر راه بردارید؟ چرا می‌خواهید نابود كنید؟ چرا آخر؟ چرا آدم باید به این مرحله از حیوانیت برسد و وحشی‌گری و قساوت برسد كه دست به این كار بزند؟ این مسائلی است كه ما فقط روضه برای امام حسین نخوانیم یك مقدار هم برای خودمان روضه بخوانیم برای خودمان و برای وضعیت خودمان بیائیم یك مقدار روضه بخوانیم و یك مقدار سینه‌زنی كنیم، فقط برای امام حسین این كارها را نكنیم او احتیاجی به این سینه‌زنی‌ها ندارد در جایی كه انسان خودش هزارتا خلاف انجام می‌دهد و بد به وسیله این كارها برای خودش روپوشی تهیه می‌كند كه حقیقه‌الاشیاء برای او و مردم منكشف نشود این خیلی مصیبت است مصیبت اینجاست آنها رفتند و كارشان را كردند و در این دنیا وظیفه‌شان را انجام دادند و به مقصد و مقصود رسیدند و تمام شد ما باید به فكری برای خودمان باشیم و متوجه باشیم كه پرداختن به این امور خدای‌نكرده باعث فراموشی آن قضایا و مسائل خودمان نشود خب انشاءاللَه كه تتمه‌اش برای فردا.